



علوم انسانی و اجتماعی، تافته‌های جدابافته

پروانه آقایی^۱

دکتری سیاستگذاری علم و فناوری، دانشگاه تربیت مدرس

گرچه در نگاه اول به نظر می‌رسد که بحث در خصوص اهمیت و نقش حیاتی علوم انسانی-اجتماعی نقل بسیاری از محافل علمی بوده و هست، اما با بررسی متون و منابع موجود در خصوص ابعاد مختلف این علوم، درمی‌یابیم که علوم انسانی-اجتماعی همواره و در همه جا در مظان اتهام بوده است. مفید نبودن، نداشتن نسبت مستقیم با صنعت و بازار، استعماری بودن، دنیاگرا بودن و... از جمله اتهاماتی است که در ادوار مختلف و بسته به جغرافیای فرهنگی مربوطه، گریبان‌گیر این علوم بوده است. گذشته از این، در کشورهای در حال توسعه مانند ایران، این مسأله ابعاد ویژه‌تری می‌یابد. بررسی شواهد آماری نشان می‌دهد که تقریباً هیچ یک از دانشمندان ایرانی در زمره دانشمندان یک درصد برتر جهان در رشته‌های علوم انسانی-اجتماعی قرار ندارند. نقطه کور این ماجرا کجاست؟ آیا ماهیت ارزش و فرایند خلق آن در علوم انسانی-اجتماعی با علوم دیگر متفاوت است؟ و بنابراین نوآوری و زنجیره ارزش آن در علوم انسانی-اجتماعی اشکال متفاوتی می‌یابند؟

مرور پیشینه مطالعات نوآوری نشان می‌دهد که شاید بتوان ریشه این مسأله را در ذهنیت اقتصادی محققان حوزه مطالعات نوآوری به مفهوم «نوآوری» جست و جو کرد. تسری چنین ذهنیتی در میان متولیان تأمین مالی و سیاست‌گذاران علم-به دلایلی از جمله تمایل به نشان دادن سودآوری فوری زمینه‌هایی که از آن‌ها حمایت می‌کنند- حمایت‌های مالی را منوط به جایابی دستاوردهای تحقیقاتی در مجموعه‌ای از معیارهای اقتصادی کرده است. این رویکرد اقتصادی که به عنوان منطق محبوب سیاست‌گذاران برای حمایت مالی برنامه‌های تحقیقاتی شناخته می‌شود منجر به مقایسه نتایج پژوهشی علوم انسانی-اجتماعی با علوم طبیعی توسط معیارهای ارزیابی یکسان شده است که چالش‌ها و آسیب‌های فراوانی در میان فعالان در حوزه علوم انسانی-اجتماعی داشته و آنها را دلسرد و ناامید کرده است. این رویه خطر انحراف تحقیقات به سمت حوزه‌هایی را دارد که منجر به دستاوردهای ملموس و قابل ارزش‌گذاری اقتصادی می‌شود، نه حوزه‌هایی که حیاتی هستند. اگرچه باید توجه داشت که «متفاوت بودن»، فقط ویژگی علوم انسانی-اجتماعی نیست، اما بحث اصلی این است که در شرایطی که مزایای کوتاه مدت و ملموس مطلوب به نظر می‌رسند، علوم انسانی-اجتماعی بی‌فایده و زاید می‌نمایند.

حوادث تعیین‌کننده و تحول‌آفرین تاریخی، اقتصادی و سیاسی همواره برخاسته از اندیشه‌های صاحب‌نظران علوم انسانی-اجتماعی بوده است. بر این اساس شایسته است بجای تأکید مضاعف بر مصنوعات ملموس این علوم، توجه بیشتری بر ظرفیت‌های اندیشه‌آفرین و توسعه‌بخش آن به ابعاد وجودی انسان شود و موقعیت آن به عنوان علمی که قابلیت شکل‌گیری علوم دیگر را در ذهن و اندیشه بشر فراهم می‌آورد به رسمیت شناخته شوند. از این رو شناسایی مسیرهای خلق ارزش و ردیابی آن تا تبلور اقتصادی و اجتماعی به «توجیه‌پذیر شدن» تأمین مالی پژوهش‌های این حوزه و درنهایت توسعه آنها در مسیر اصلی خود کمک خواهد کرد.